

**بررسی وظایف زبردستان و رعیت نسبت به حاکم در بخش  
تاریخی شاهنامه و مقایسه آن با نهج البلاغه**

ابوالفضل مظهری\* / حسنعلی عباسپور اسفدن\*\* / محمد علی خالدیان\*\*\*

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۱/۲۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۰۱

**چکیده**

فردوسی حکیم و شاعر برجسته ایرانی با خلق کتاب سراسر پند و اندرز شاهنامه به عنوان شاهکاری حماسی، نماینده و معرّف هویت ملی و فرهنگی ایرانیان است. موضوع حکومت پادشاهان و مسائل مربوط به حاکم و رعیت به شکلی فراگیر در بخش تاریخی شاهنامه نمود دارد که در نوع خود بی نظیر است. وی توانسته است فرهنگ و تمدن ایرانی را به اسلام پیوند دهد. با توجه به تأثیر آموزه‌های دینی و فرهنگ اسلامی در اندیشه‌های حکیم توس و همچنین تأثیر آن بر نگارش شاهنامه و وجود شباهت‌های بسیار آن با آثار دینی، این مقاله به بررسی وظایف زبردستان و رعیت نسبت به حاکم در بخش تاریخی شاهنامه (یعنی از پادشاهی «بهمن» تا پادشاهی «یزدگرد سوم») و مقایسه آن با نهج البلاغه پرداخته است. این نوشتار از نوع توصیفی-تحلیلی است و برای تهیه و تدوین آن از منابع کتابخانه‌ای استفاده شده است. نتایج این مقایسه نشان می‌دهد که در هر دو اثر بر وظایف زبردستان و رعیت نسبت به حاکم یا پیشوا (لزوم فرمانبرداری از حاکم، رازداری، بیان سخنان نیک و دوری از بدگویی حاکم، وفاداری، جنگاوری و فرار نکردن از میدان جنگ)، تأکید شده است و این وجه، از وجوه شباهت‌های فراوان هر دو اثر است، با این تفاوت که حکیم توس در مواردی در تقدّس

\*. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد گرگان، دانشگاه آزاد اسلامی، گرگان، ایران. endphp@gmail.com

\*\* . استادیار و عضو هیأت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد گرگان، دانشگاه آزاد اسلامی، گرگان، ایران. h.abbaspouresfeden@gmail.com

\*\*\*. استادیار و عضو هیأت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد گرگان، دانشگاه آزاد اسلامی، گرگان، ایران. khaledyan344@gmail.com

پادشاهان قدری افراط کرده است و اجرای اوامرشان را بی چون و چرا لازم دانسته است.

### واژگان کلیدی

نهج البلاغه، شاهنامه، رعیت، پیشوا.

### مقدمه

یک مجموعه وقتی می‌تواند به اهداف خود برسد که هر عضوی در جایگاه واقعیش قرار بگیرد و اجزاء آن مجموعه، هماهنگی لازم و کامل را با یکدیگر داشته باشند در غیر اینصورت رسیدن به اهداف با مشکلاتی همراه خواهد شد و یا ممکن است هیچگاه به نتیجه نرسد.

در رسیدن به اهداف کشور و سرزمین، همراهی مردم با اهداف آن دیار نقش به‌سزایی دارد. حاکم یا پیشوا هر قدر کامل و بی‌عیب و دارای تفکر منطقی و سلیم باشد، عدم همراهی رعیت و پیروان با او، رسیدن به اهداف را برایش مشکل خواهد کرد و چه‌بسا باعث زیان‌های غیر قابل جبران هم شود. افراد جامعه همانطور که از حاکمان و پیشوایان خود انتظار امنیت، آسایش و خدمات دارند؛ باید به همان شکل هم، به او در پیشبرد اهداف در جهت منافع ملی، مذهبی و دینی‌اش یاری برسانند.

افراط و تفریط در اعتقادات دینی و ملی یکی از گرفتاری‌ها و مشکلات تاریخی ایران به خصوص در قرن اخیر، بوده است. عده‌ای همه مبانی زندگی را به صورت مطلق برپایه‌ی اندیشه‌های ملی و عده‌ای فقط به مبانی دینی توجه کرده‌اند. لذا در ضرورت و اهمیت پژوهش می‌توان به این نکته اشاره کرد که تطبیق و مقایسه نهج البلاغه با شاهنامه به عنوان کتاب‌های مهم دینی و ملی می‌تواند در آشتی این دو بُعد فکری ایرانیان نقش مؤثری داشته باشد و «پل ارتباطی» که از طریق مقایسه این دو اثر ارزشمند ایجاد می‌شود، می‌تواند پاسخی باشد به آن دسته از افرادی که نمی‌توانند بین «ایرانی بودن» و «مسلمان بودن» حلقه‌های فراوان را بیابند و یا ببینند.

### ۱-۱. شرح و بیان مسئله

این پژوهش با رویکردی تحلیلی، با تطبیق و مقایسه وظایف زبردستان و رعیت نسبت به حاکم در بخش تاریخی شاهنامه به عنوان یکی از نمادهای فرهنگ و هویت ایرانی با یکی از شاخص‌ترین و شناخته شده‌ترین منابع دینی اسلام (نهج البلاغه)، به دنبال یافتن و بیان شباهت‌ها و تفاوت‌های این دو اثر ارزشمند، در موضوع مذکور است. یافتن شباهت‌های فراوان در یک موضوع — که از طرف مولا علی (علیه السلام) و حکیم والامقام، فردوسی مورد توافق است — علاوه بر بیان اهمیت آن موضوع از جنبه‌های مختلفی همچون درس گرفتن و پندآموزی از تاریخ، استفاده از تجربیات گذشتگان و ... می‌تواند

نویدبخش ایجاد پلی ارتباطی بین «ایرانی بودن» و «مسلمان بودن» باشد.

سؤال اصلی پژوهش حاضر این است که آیا در مقوله وظایف زبردستان یا پیروان نسبت به پادشاه یا پیشوا، در دو منبع ارزشمند نهج البلاغه و شاهنامه وجوه شباهت و افتراقی می‌توان یافت؟

۲-۱. پیشینه پژوهش:

گرچه به طور مستقیم در ارتباط با موضوع تحقیقی صورت نگرفته است اما پیرامون موضوعات نزدیک به این مقاله، در دو منبع شاهنامه و نهج البلاغه پژوهش‌های مختلفی توسط محققان حوزه الهیات، ادبیات و سیاست انجام گرفته که بی‌ارتباط با این موضوع نیست. از جمله این پژوهش‌ها و مقالات می‌توان به مقالاتی بین رشته‌ای چون: مشروعیت حکومت از دیدگاه فردوسی (رستگار، ۱۳۸۹)، حکمت‌های تعلیمی مشترک در شاهنامه فردوسی و نهج البلاغه (اویسی کهخا، ۱۳۹۱)، کردارهای شاهان در شاهنامه فردوسی (شیروئی، مدرسی، ۱۳۹۷)، مسئولیت‌پذیری کارگزاران و مدیران از دیدگاه امام علی (علیه السلام) با تأکید بر مؤلفه‌های اخلاق حرفه‌ای (ایزدی فرد، کاویار، ۱۳۸۹)، آموزه‌های اخلاقی و منش فرماندهی شخصیت‌های شاهنامه فردوسی (حسینایی و ایروانی، ۱۳۹۰)، حکومت و حقوق متقابل مردم و زمامداران در نهج البلاغه (گل‌صنم‌لو و موحدی محب، ۱۳۹۰)، خویش‌کاری و ناخویش‌کاری شاهان شاهنامه (قائینی کریم‌آبادی و بساک ۱۳۹۹) و بررسی مؤلفه‌های مشروعیت‌بخشی از دیدگاه اسلام (کامیاب، کوروش، ۱۳۹۸)، بررسی و تحلیل هفت بزم (غلامی، جوکار، ۱۳۹۰)، خسرو انوشیروان و شکوفایی فرهنگ و تمدن ایران در دوره ساسانیان (جلیلیان و گیلانی، ۱۳۹۶)، کتاب «خردنمای جان‌افروز» نوشته ابوالفضل یوسف بن علی مستوفی با مقدمه، تصحیح و تعلیقات: محمود عابدی (۱۳۶۸)، کتاب «دانش و خرد فردوسی» گردآورنده: محمود شفیعی (۱۳۵۰)، کتاب «جاویدان خرد»، نوشته احمد بن محمد ابن مسکویه با ترجمه تقی‌الدین محمد شوشتری و تصحیح بهروز ثروتیان (۱۳۷۴)، کتاب «با نگاه فردوسی: مبانی نقد خرد سیاسی در ایران»، نوشته باقر پرهام (۱۳۷۳)، کتاب «ایران، سرزمین خرد خدایی»، نوشته مهدی هادوی تهرانی (۱۳۸۶)، کتاب «بزم‌های انوشیروان و هفت پند بزرگمهر»، نوشته مهرانگیز دانش (۱۳۹۰) و ... از این دسته‌اند. ولی قبل از این هیچ پژوهشی به صورت انحصاری به مقایسه وظایف زبردستان و پیروان نسبت به پادشاهان یا پیشوایان بین بخش تاریخی شاهنامه با نهج البلاغه نپرداخته است.

## ۲. بحث و بررسی

در شاهنامه و نهج البلاغه، در بخش‌های اجتماعی و سیاسی، ضمن بیان «ویژگی‌ها و وظایف

حاکمان و پیشوایان در برابر زبردستان و پیروان آنان» گاهی به وظایف زبردستان، رعیت و پیروان در مقابل حاکم یا پیشوا اشاره شده است. پس این دو گروه حقوق متقابلی دارند که باید از جانب طرفین رعایت شود. این حقوق از جانب امیرمؤمنان (علیه السلام) بزرگ‌ترین حق معرفی شده است لذا شایسته است به این موضوع با دقت بیشتری نگریسته شود.

وَأَعْظَمُ مَا افْتَرَضَ سُبْحَانَهُ مِنْ تِلْكَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوَالِي عَلَى الرَّعِيَةِ وَحَقُّ الرَّعِيَةِ عَلَى الْوَالِي فَرِيضَةٌ فَرَضَهَا اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِكُلِّ عَلَى كُلِّ فَعَلَهَا نِظَامًا لِأَلْفَتِهِمْ وَعِزِّ دِينِهِمْ فَلَيْسَتْ صَلَاحُ الرَّعِيَةِ إِلَّا بِصَلَاحِ الْوَلَاةِ وَلَا تَصْلُحُ الْوَلَاةُ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرَّعِيَةِ فَإِذَا آدَّتِ الرَّعِيَةُ إِلَى الْوَالِي حَقَّهُ وَأَدَّى الْوَالِي إِلَيْهَا حَقَّهَا عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ وَقَامَتْ مَنَافِعُ الدِّينِ وَاعْتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ وَجَرَتْ عَلَى أَذْلَالِهَا الشَّنَنُ فَصَلَحَ بِذَلِكَ الزَّمَانُ وَطَمِعَ فِي بَقَاءِ الدَّوْلَةِ وَبَسِثَ مَطَامِعَ الْأَعْدَاءِ. وَإِذَا غَلَبَتِ الرَّعِيَةُ وَالْيَهَاءُ وَأَجْحَفَ الْوَالِي بِرِعِيَّتِهِ اخْتَلَفَتْ هُنَالِكَ الْكَلِمَةُ وَظَهَرَتْ مَعَالِمُ الْحُجُورِ وَكَثُرَ الْإِدْعَالُ فِي الدِّينِ وَتَرَكَتْ مَحَاجِجُ الشَّنَنِ فَعَمِلَ بِالْهَوَى وَعَظَلَّتِ الْأَحْكَامُ وَكَثُرَتْ عِلَلُ النُّفُوسِ فَلَا يُسْتَوْحَشُ لِعَظِيمِ حَقِّ عَطَلٍ وَلَا لِعَظِيمِ بَاطِلٍ فُيَلِّ فِهِنَّالِكَ تَذَلُّ الْأَبْرَارُ وَتَعْرُ الْأَشْرَارُ وَتَعْظُمُ تَبِعَاتُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عِنْدَ الْعِبَادِ. فَعَلَيْكُمْ بِالتَّنَاصُحِ فِي ذَلِكَ وَحُسْنِ التَّعَاوُنِ عَلَيْهِ. (خطبه ۲۱۶).

و در میان حقوق الهی، بزرگ‌ترین حق، حق رهبر بر مردم و حق مردم بر رهبر است، حق واجبی که خدای سبحان، بر هر دو گروه لازم شمرد، و آن را عامل پایداری پیوند ملت و رهبر، و عزت دین قرار داد. پس رعیت اصلاح نمی‌شود جز آن که زمامداران اصلاح گردند، و زمامداران اصلاح نمی‌شوند جز با درستکاری رعیت. و آنگاه که مردم حق رهبری را اداء کنند، و زمامدار حق مردم را بپردازد، حق در آن جامعه عزت یابد، و راه‌های دین پدیدار و نشانه‌های عدالت بر قرار، و سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) پایدار گردد، پس روزگار اصلاح شود و مردم در تداوم حکومت امیدوار و دشمن در آرزوهایش مأیوس می‌گردد. اما اگر مردم بر حکومت چیره شوند، یا زمامدار بر رعیت ستم کند، وحدت کلمه از بین می‌رود، نشانه‌های ستم آشکار، و نیرنگ بازی در دین فراوان می‌گردد، و راه گسترده سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) متروک، هوا پرستی فراوان، احکام دین تعطیل، و بیماری‌های دل فراوان شود. مردم از اینکه حق بزرگی فراموش می‌شود، یا باطل خطرناکی در جامعه رواج می‌یابد، احساس نگرانی نمی‌کنند پس در آن زمان نیکان خوار، و بدان قدرتمند می‌شوند، و کيفر الهی بر بندگان بزرگ و دردناك خواهد بود. پس بر شماست که یکدیگر را نصیحت کنید، و نیکو همکاری

نمایید. (دشتی، ۱۳۷۹: ۴۴۳).

نگارندگان، در ادامه بحث به وظایف زبردستان نسبت به پیشوا و حاکم از قبیل: خدمت، فرمانبرداری و وفاداری نسبت به پادشاه، و نیز رازداری تحت عنوان «بایسته‌ها» اشاره کرده‌اند و در بخش «نبایسته‌ها» به موارد: سرپیچی از پادشاه و عدم اطاعت از او، عدم فرار از میدان جنگ، عدم افراط در اطاعت و تقدس پادشاهان در دو منبع (بخش تاریخی شاهنامه و نهج البلاغه)، پرداخته‌اند.

## ۱-۲. وظایف زبردستان و پیروان نسبت به پیشوا یا حاکم (بایسته‌ها)

در دیدگاه دینی حق حکومت، پیشوایی و حاکمیت، از جانب خدا و با تشخیص حکیمانه اوست. او که تنها خالق کل هستی است (توحید در خالقیت)، تنها مالک آن نیز هست (توحید در مالکیت)، لذا فقط او حق ولایت و تصرف در آن را دارد (توحید در ولایت) و تنها اوست که برای هدایت، اداره، تدبیر و پرورش هستی تصمیم می‌گیرد (توحید در ربوبیت). خداوند حکیم، هستی را با نظم و ترتیب مثال زدنی در همه ابعاد، رها نکرده است و بنا بر حکمت بی‌انتهایش هدایت کل مخلوقات از جمله انسان را فروگذار نکرده است. لذا فقط اوست که با توجه به نیازهای بشر می‌داند که چه به صلاح اوست و چه کسی می‌تواند بشر را به سر منزل مقصود برساند.

... اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يُجْعَلُ رِسَالَتُهُ ... (قرآن، ۶: ۱۲۴).

خداوند آگاهتر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد. (مکارم، ۱۳۷۳: ۱۴۳).

از سویی دیگر به انسان دستور می‌دهد که علاوه بر او از آنانی که مشخص می‌کند پیروی کنند.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا (قرآن، ۴: ۵۹).

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را! و اطاعت کنید پیامبر خدا ﷺ و اولو الامر [اوصیای پیامبر ﷺ] را! و هر گاه در چیزی نزاع داشتید، آن را به خدا و پیامبر ﷺ بازگردانید (و از آنها داورى بطلبید) اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید! این (کار) برای شما بهتر، و عاقبت و پایانش نیکوتر است. (مکارم: ۸۷).

... إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بَقِيَهُمْ حَتَّى يَغْيُرُوا مَا بَأَنفُسِهِمْ ... (قرآن، ۱۳: ۱۱).

خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملتی) را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند. (مکارم: ۲۵۰).

لذا در تعالیم دینی همراهی مردم و پیروان، یکی از شروط لازم و بسیار مهم برای امور مربوط به

خودشان است.

در اسلام حکومت مشروعیت خود را از دو منبع دریافت می‌کند: یکی خداوند و دیگری مردم. در واقع از دیدگاه اسلامی ملاک مشروعیت الهی است، اما میزان و معیار آن مردم هستند. (کامیاب، ۱۳۹۸: ۲۷).

در این راستا حضرت علی علیه السلام نیز طی خطبه‌ها، نامه‌ها و حکمت‌ها در نهج البلاغه حقوقی را برای رعیت و زبردستان نسبت به پیشوایشان برشمرده است و به پابندی این حقوق برای نیل به مجد، عظمت و سربلندی فردی و اجتماعی توصیه نموده‌اند که در ادامه به آن پرداخته شده است.

نقش زبردستان و مردم در سراسر شاهنامه نیز، پررنگ است. فردوسی توده‌ی مردم را سنگ زیرین حکومت و شهریاری می‌داند و تا پایان اثر خود، بر آن پای می‌فشارد. مردم عادی در روند رویدادهای شاهنامه نقشی انکارناپذیر دارند و حقیقت این است که قهرمانان راستین حماسه، همینانند. منتهی ترازووارگی تاریخ باعث شده که کفهی اینان که سنگین‌تر است فرو نشیند و کفهی درباریان که سبک‌تر است بالا بیاید. به راستی اگر جنگیان گمنام ایران نمی‌بودند، صنعتگران ایران جنگ‌افزارهاشان را نمی‌ساختند، دهقانان، دامداران، پیشه‌وران و بازرگانان ایرانی، آذوقه برایشان فراهم نمی‌آوردند، شاهان و سرداران و پهلوانان کی می‌توانستند در ستیز با دشمنان این سرزمین پیروزی فراچنگ آورند؟ مردم عادی چوب انبوهی و گمنامی خویش را خورده‌اند و گرنه سنگینی بار تاریخ را اینان بر پشت داشته‌اند. (فولادی و اورعی، ۱۳۹۲).

در جامعه اساطیری شاهنامه، انسان‌ها بر حسب پیشه و کارشان به گروه‌ها و قشرهای متعددی تقسیم شده‌اند که قشر زبردستان و مردم از آن جمله‌اند و شامل: برزگران، پیشه‌وران، کارگران، شهروندان، روستائیان و مزدوران هستند که تا حد معینی در امور کشوری سهم دارند. شاه از هر پیشه‌ای تعدادی را انتخاب و به کار می‌گمارد. مثلاً به عنوان سپاهی و لشگری یا جنگی و یا به سمت کارداری، خوالیگری، خدمت‌گری (پرستنده و پرستار و یا به شغل بندگی، خربندگی، چوپانی و اسپداری). تنها به هنگام شورش و قیام است که مردم می‌توانند نقش سیاسی داشته باشند (رستگار، ۱۳۸۴: ۱۵).

همچنین به اعتقاد فردوسی رستگاری آدمی یا همان فره ایزدی در اثر خویشکاری یا وظیفه‌شناسی به دست می‌آید. فره نیروی کیهانی و ایزدی که در اثر خویش‌کاری (وظیفه‌شناسی) مردم حاصل می‌شود، یعنی اگر کسی به وظایف خود و هم‌چنین وظایف طبقه و قوم خود عمل کند فرهمند می‌شود و به سعادت می‌رسد. (قاینی کریم آبادی و بساک، ۱۳۹۹: ۲۳۲).



در بخش تاریخی شاهنامه، پادشاهان در سخنان خود به وظایف زبردستان در مقابل پادشاه اشاره می‌کنند. این وظایف مذکور شامل: خدمت و فرمانبرداری، رازداری، بیان سخنان نیک و دوری از بدگویی حاکم، وفاداری، فرار نکردن از میدان جنگ و ... است.

#### ۱-۱-۲. خدمت، فرمانبرداری و وفاداری

یکی از آفت‌ها برای نظام سیاسی این است که مردم از فرمان حاکم، اطاعت نکنند. پیروی و اطاعت، از جمله وظایفی است که رعیت در قبال شهریار دارد. برای این که حکومت پابرجا باشد و با اقتدار از خود دفاع کند، باید دستوراتش بر زمین نماند. اگر شهریار دادگر، فرمانی بدهد و زبردستان، اطاعت نکنند، خود را در رنج و سختی می‌اندازند؛ زیرا حکم شهریار، بر اساس عدل و داد است و در صورت پیروی نکردن، دادی که نگه دارنده رعیت می‌باشد، رعایت نمی‌گردد و بیداد، رواج می‌یابد. (عزیزی، ۱۳۸۸: ۱۵۵).

در نامه پنجاهم نهج البلاغه نیز سرلشکریان حضرت علی (علیه السلام) به اطاعت محض از او فرا خوانده شده‌اند. بدیهی است که منظور امام (علیه السلام) از اطاعت محض همان تلاش برای رسیدن به حق و صلاح خداوند است.

لِي عَلَيْكُمُ الطَّاعَةُ وَالْأُتَى كُضُوعًا عَنْ دَعْوِهِ وَلَا تُفَرِّطُوا فِي صَلَاحٍ وَأَنْ تَحُضُوا التَّمَرَاتِ  
إِلَى الْحَقِّ فَإِنَّكُمْ لَتَسْتَقِيمُوا إِلَىٰ عَلَىٰ ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ أَحَدًا هَوَّنَ عَلَىٰ مَنِ اعْوَجَّ مِنْكُمْ ثُمَّ أُعْظِمُ  
لَهُ الْعُقُوبَةَ وَلَا يَجِدُ عِنْدِي فِيهَا رُخْصَةً فَخُذُوا هَذَا مِنْ أَمْرَائِكُمْ وَأَعْطُوهُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ مَا يَضِلُّ  
اللَّهُ بِهِ أَمْرَكُمْ وَالسَّلَامُ. (نهج البلاغه، نامه ۵۰).

و اطاعت من بر شما لازم است، و نباید از فرمان من سرپیچی کنید، و در انجام آنچه صلاح است سستی ورزید، و برای رسیدن به حق تلاش کنید، حال اگر شما پایداری نکنید، خوارترین افراد نزد من انسان کج رفتار است، که او را به سختی کیفر خواهم داد، و هیچ راه فراری نخواهد داشت، پس دستورالعمل‌های ضروری را از فرماندهانتان دریافت داشته، و از فرماندهان خود در آنچه که خدا امور شما را اصلاح می‌کند، اطاعت کنید، با درود. (دشتی، ۱۳۷۹: ۵۶۳).

گاهی این امام (علیه السلام) هم از بدعهدی و عدم یاریش توسط مردم زمان خویش گله مند است. چرا که می‌داند عدم یاری حق، تسلط باطل و حکام جور را به دنبال خواهد داشت.

امام (علیه السلام) در نکوهش عدم اطاعت خود به عنوان حاکم عادل فرموده‌اند:

أَيُّهَا الْفَرَقَةُ الَّتِي إِذَا أَمَرْتُ لَمْ تُطِيعْ وَإِذَا دَعَوْتُ لَمْ تُجِبْ إِنْ أُمِيتُمْ خُضْتُمْ وَإِنْ حُورِبْتُمْ خُرْتُمْ وَإِنْ اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَى إِمَامٍ طَعَنْتُمْ وَإِنْ أُجِنْتُمْ إِلَى مُشَاقَّةِ نَكَصْتُمْ.. لَا أَبَا لَعْنِكُمْ مَا تَنْتَظِرُونَ بِبَصْرِكُمْ وَالْمُجَاهِدِ عَلَى حَقِّكُمْ الْمَوْتِ أَوِ الدُّنْيَا لَكُمْ فَوَاللَّهِ لَئِنْ جَاءَ يَوْمِي وَلِيَأْتِيَنِي لَيَفْرَقَنَّ بَيْنِي وَبَيْنِكُمْ وَأَنَا لِحُجَّتِكُمْ قَالٍ وَبِكُمْ غَيْرُ كَثِيرٍ. (نهج البلاغه، خطبه ۱۸۰).

ای مردمی که هر گاه فرمان دادم اطاعت نکردید، و هر زمان شما را دعوت کردم پاسخ ندادید، هر گاه شما را مهلت می‌دهم در بیهودگی فرو می‌روید، و در هنگامه جنگ سست و ناتوانید، اگر مردم اطراف امام خود جمع شوند طعنه زده، و اگر شما را برای حل مشکلی بخوانند سرباز می‌زنید. پدر میاد دشمنان شما را، برای پیروزی منتظر چه چیزی هستید چرا برای گرفتن حق خود جهاد نمی‌کنید آیا در انتظار مرگ یا ذلت هستید به خدا سوگند، اگر مرگ من فرا رسد - که حتما خواهد رسید - بین من و شما جدایی خواهد افتاد، در حالی که من از همنشینی با شما ناراحت، و حضورتان برای من بی‌فایده بود. (دشتی، ۱۳۷۹: ۳۴۳).

امام (علیه السلام) همچنین طی خطبه بیست و هفتم، این بی‌اعتنایی به دستورات خویش را به مثابه اندوهی می‌داند که کاسه کاسه توسط مردمی بدعهد به او نوشانده‌اند.

فَاتَلَّكُمْ اللَّهُ لَقَدْ مَلَأْتُ قَلْبِي قَيْحًا وَسَخْنًا صَدْرِي غَيْظًا وَجَرَّعْتُ لِي نُعْبَ التَّهْمَامِ أَنْفَاسًا وَأَفْسَدْتُ عَلَى رَأْيِي بِالْعِضْيَانِ وَالْمُخْدَلَانِ. (نهج البلاغه، خطبه ۲۷).

خدا شما را بکشد که دل من از دست شما پر خون، و سینه‌ام از خشم شما مالا مال است کاسه‌های غم و اندوه را، جرعه جرعه به من نوشانید، و با نافرمانی و ذلت پذیری، رأی و تدبیر مرا تباه کردید. (دشتی، ۱۳۷۹: ۷۷).

همچنین در ذیل حکمت سیصد و پنجاهم نهج البلاغه سه نشانه برای مردم ستمکار بر شمرده و فرموده است:

لِلظَّالِمِ مِنَ الرِّجَالِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ يَظَلُّ مَنْ فَوْقَهُ بِالْمَعْصِيَةِ وَمَنْ دُونَهُ بِالْعَلْبَةِ وَيَظَاهِرُ الْقَوْمَ الظَّالِمَةَ. (نهج البلاغه، حکمت ۳۵۰).

مردم ستمکار را سه نشان است: با سرکشی به ما فوق خود ستم روا دارد، و به زیردستان خود با زور و چیرگی ستم می‌کند، و ستمکاران را یاری می‌دهد. (دشتی: ۷۱۳).

حیدر کزار، یکی از علل شکست کوفیان را عدم اجرای فرامینش توسط آن‌ها معرفی می‌نماید:





يَا أَشْبَاهَ الرَّجَالِ وَلَا رِجَالَ حُلُومِ الْأَطْفَالِ وَعُقُولُ رِيَّاتِ الْحِجَابِ لَوِدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَرْكَبْ وَلَمْ  
أَعْرِفْكُمْ مَعْرِفَهُ وَاللَّهِ جَرَّتْ نَدْمًا وَأَعْقَبَتْ سَدَمًا قَاتَلَكُمْ اللَّهُ لَقَدْ مَلَأْتُمْ قَلْبِي قِيحًا وَسَخْنَمٌ  
صَدْرِي غِيظًا وَجَرَّ عُنُقِي نُعْبَ التَّهْمَامِ أَنْفَاسًا وَأَفْسَدْتُ عَلَى رَأْيِي بِالْعِصْيَانِ وَالْمُخِذِلَانِ حَتَّى  
لَقَدْ قَالَتْ فُرَيْشُ إِنَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ رَجُلٌ شُجَاعٌ وَلَكِنَّ لَأَعْلَمُ لَهُ بِالْحَرْبِ لِلَّهِ أَوْهُمْ وَهَلْ أَحَدٌ  
مِنْهُمْ أَشَدُّهَا مِرَاسًا وَأَقْدَمُ فِيهَا مَقَامًا مَنِي لَقَدْ نَهَضْتُ فِيهَا وَمَا بَلَغْتُ الْعِشْرِينَ وَهَأَنَذَا قَدْ ذَرَفْتُ  
عَلَى السَّتِينِ وَلَكِنَّ لَأَرَأَى لِمَنْ لَا يَطَاعُ. (خطبه ۲۷).

ای مرد نمایان نامرد ای کودک صفتان بی خرد که عقل های شما به عروسان پرده نشین  
شباهت دارد. چقدر دوست داشتم که شما را هرگز نمی دیدم و هرگز نمی شناختم. شناسایی  
شما - سوگند به خدا - که جز پشیمانی حاصلی نداشت، و اندوهی غم بار سر انجام آن شد.  
خدا شما را بکشد که دل من از دست شما پر خون، و سینه ام از خشم شما مالامال است  
کاسه های غم و اندوه را، جرعه جرعه به من نوشانید، و با نافرمانی و ذلت پذیری، رأی و  
تدبیر مرا تباه کردید. تا آنجا که قریش در حق من گفت: «بی تردید پسر ابی طالب مردی  
دلیر است ولی دانش نظامی ندارد» خدا پدرشان را مزد دهد، آیا یکی از آنها تجربه های  
جنگی سخت و دشوار مرا دارد یا در بیکار توانست از من پیشی بگیرد هنوز بیست سال  
نداشتم، که در میدان نبرد حاضر بودم، هم اکنون که از شصت سال گذشته ام. اما دریغ،  
آن کس که فرمایش را اجرا نکنند، رأی نخواهد داشت. (دستی، ۱۳۷۹: ۷۷)

فردوسی حکیم نیز در ضمن بیان وقایع بخش تاریخی شاهنامه، از قول پادشاهان دوره های مختلف  
و مردم و هم پیمانان آن ها، به لزوم این امر اشاره می کند.  
«اسکندر»، بعد از مرگ دارا به کشورهای مختلف و افراد نامدار و مهتران نامه نوشت و در متن نامه،  
با اشاره به وصیت دارا شاه؛ وعده بخشش مال، ثروت و برده به کسانی که حاضر به خدمت و فرمانبرداری  
از او هستند را داد و از بقیه هم خواست که علیه او قیام نکنند تا علاوه بر دستیابی به گنج از درد و رنج  
هم بدور باشند. همچنین طی نامه ای به پادشاه هند (کید) وی را به فرمانبرداری از خود فراخواند.

چو خواهید کز چرخ یابید بخت	ز من بدره و برده و تاج و تخت
پر از درد داراست روشن دلم	بکوشم کز اندرز او نگسلم
هر آنکس که آید بدین بارگاه	درم یابد و ارج و تخت و کلاه
چو خواهد که باشد به ایوان خویش	نگردد گریزان ز پیمان خویش



بیابند چیزی که خواهد ز گنج

و زآن پس نبیند کسی درد و رنج

(فردوسی، ۱۳۷۵: ۵۶۳)

چو نامه بر کید هندی رسید

فرستاده‌ی پادشا را بدید

فراوانش بستود و بنواختش

به نیکی بر خویش بنشاختش

بدو گفت شادم به فرمان اوی

زمانی نگردم ز پیمان اوی

(فردوسی، ۱۳۸۴: ۲۱)

«اردشیر» بعد از اینکه به همراه گلنار ماهروی از کاخ «اردوان» فرار کرد و به منطقه اصطخر رسید به جمع‌آوری بازماندگان بابک شاه و ساسانیان پرداخت و برایشان سخن گفت و از نژاد خود که از اسفندیار بود سخن گفت:

هرآنکس که بود اندر آن انجمن

ز شمشیر زن مرد و از رای زن

چو آواز بشنید بر پای خاست

همه راز دل بازگفتند راست

که هرکس که هستیم بابک نژاد

به دیدار و چهر تو گشتیم شاد

و دیگر که هستیم ساسانیان

ببندیم کین را کمر بر میان

تن و جان ما سربسر پیش تست

غم و شادمانی به کم بیش تست

به دو گوهر از هرکسی برتری

سزد بر تو شاهی و گداوری

به فرمان تو کوه هامون کنیم

به تیغ آب دریا همه خون کنیم

(فردوسی، ۱۳۸۴: ۱۵۸)

وقتی «بلاش» بعد از مرگ «پیروزشاه» بر تخت پادشاهی نشست به حاضران گفت:

به گیتی هر آنکس که نیکی کند

بکوشد که تا رای ما نشکند

هر آنکس کجا باشد او بدسگال

که خواهد همی شاه خود را همال

نخستین به پندش توانگر کنم

چو نپذیرد از خونش افسر کنم

هرآنکه که زین لشکر درپرست

بنالد بر ما یکی زیردست

دل مرد بیدادگر بشکنم

همه بیخ و شاخش ز بن برکنم

مباشید گستاخ با پادشا

بویژه کسی کو بود پارسا

که او گاه زهرست و گاه پای زهر

مجوبید از زهر تریاک بهر

ز گیتی تو خوشنودی شاهجوی

مشو پیش تختش مگر تازه‌روی

چو خشم آورد شاه پوزش گزین

همی خوان به بیداد و دادآفرین

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۱)



چنین گفت کز خسرو دادگر  
کجا چون شبانست و ما گوسپند  
نشاید گذشتن ز فرمانِ اوی  
به شادیش باید که باشیم شاد  
نیچید باید به اندیشه سرا!  
وگر ما زمین، او سپهر بلند!  
نه پیچیدن از رای و پیمانِ اوی!  
چو داد زمانه بخواهیم داد!

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۸۳-۱۸۲)

«بهرام‌شاه» در هیبت فرستاده‌ای به نام «برزو» به نزد «شنگل» پادشاه هند رفت. «شنگل» از بر و فرّ او به شک افتاد و از وزیرش خواست که او را آزمایش کند. وزیر نیز به او وعده حکمرانی منطقه‌ای سرسبز و پر ثمر را داد و از او خواست که در هند بماند و صاحب گنج و قدرت فراوان شود. «بهرام‌شاه» در پاسخ وزیر چنین گفت:

به فرجام گفت ای سخن‌گوی مرد  
من از شاه ایران نیچم به گنج  
جزین باشد آرایش دین ما  
هرانکس که پیچد سر از شاه خویش  
فزونی نجست آنک بودش خرد  
خداوند تاج آفریدون کجاست  
کجا آن بزرگان خسرو نژاد  
دگر آنک دانی تو بهرام را  
اگر من ز فرمان او بگذرم  
نماند بر و بوم هندوستان  
همان به که من باز گردم به در  
مرا در دو کشور مکن روی زرد  
گر از نیستی چند باشم به رنج  
همان گردش راه و آیین ما  
به برخاستن گم کند راه خویش  
بد و نیک بر ما همی بگذرد  
که پشت زمانه بدو بود راست  
جهاندار کیخسرو و کیقباد  
جوان جهانجوی خودکام را  
به مردی سرآرد جهان بر سرم  
به ایران کشد خاک جادوستان  
ببیند مرا شاه پیروزگر

(فردوسی، ۱۳۸۴: ۵۷۱)

فردوسی حکیم در ابتدای ذکر وقایع پادشاهی «هرمز» از قول پیر جهان دیده خراسانی «ماخ» بیان می‌کند که «هرمز» در روزی که بر تخت پادشاهی نشست گفت:

چوشاه از تو خشنود شد راستی ست  
وزو سر بیچی درکاستی ست

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۶۸)

بوزرجمهر وزیر انوشیروان معتقد است که: اگر پادشاه تو را گرمی داشت پررو نشو چرا که دل نزه شیر از آتش می‌ترسد و به آتش نزدیک نمی‌شود. اگر حتی کوه فرمان او را سبک بشمارد ما آن کوه را وقیح و بی‌عقل می‌خوانیم



مشو با گرامیش کردن دلیر  
 کز آتش بترسد دل نرّه شیر  
 اگر کوه فرمائش دارد سبک  
 دلش خیره خوانیم و مغزش تُتک  
 (فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۸۳)

در بخش‌هایی از شاهنامه بر اطاعت بی قید و بی چون و چرا توسط زبردستان از شاه توصیه شده است. لذا اگر پادشاه مانند کوه آتش بود، خدمتگزار باید از زندگی در این وضعیت خشنود باشد چرا که آتش اگر هنگام خشم سوزاننده باشد، هنگام شادمانی دارای نور و روشنی‌بخش است. گاهی از شیر و عسل او بهره‌مند می‌شوی و گاهی زهر کشنده نصیبت می‌شود. کار پادشاه مانند دریاست و ماه به فرمان او در آسمان می‌چرخد. یکی از دریا ریگ برداشت می‌کند و دیگری مروارید.

به کردار دریا بود کار شاه  
 به فرمان او تابد از چرخ ماه،  
 ز دریا یکی ریگ دارد به کف  
 دگر دُرّ یابد میان صدف  
 (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۱۸)

## ۲-۱-۲. رازداری

رازداری در زندگی فردی و اجتماعی به قدری مهم است که امیرمؤمنان (علیه السلام) در بخشی از حکمت ششم، سینه خردمند را به صندوق راز تشبیه نموده‌اند:

صَدْرُ الْعَاقِلِ صُنْدُوقٌ سِرٌّ ... (نهج البلاغه، حکمت ۶).  
 سینه خردمند صندوق راز اوست (دشتی، ۱۳۷۹: ۶۲۵).

ایشان در ضرورت راز داری فرموده‌اند:

مَنْ كَتَمَ سِرَّهُ كَاتَبَ الْخَيْرِ هَيْبَةٍ. (نهج البلاغه، حکمت ۱۶۲).

آن کس که راز خود را پنهان دارد، اختیار آن در دست اوست. (دشتی، ۱۳۷۹: ۶۶۵).

در اهمیت اسرار و بازگو نکردن آن‌ها در نزد هر کس، از قول ایشان چنین ذکر شده است:

وَاللّٰهُ لَوْ شِئْتُ اَنْ اُخْبِرَ كُلَّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِمَخْرَجِهِ وَمَوْجِهِهِ وَجَمِيعِ شَاْنِهِ لَفَعَلْتُ وَلَكِنْ اُخَافُ اَنْ تَكْفُرُوْا بِيْ بِرَسُوْلِ اللّٰهِ ﷺ اَلَا وَاِنِّيْ مُفْضِيْهِ اِلَى الْخَاصَّةِ مِمَّنْ يُّؤْمِنُ ذٰلِكَ مِنْهُ. (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۵).

سوگند به خدا، اگر بخواهم می‌توانم هر کدام شما را از آغاز و پایان کارش، و از تمام شئون زندگی، آگاه سازم، اما از آن می‌ترسم که با اینگونه خبرها نسبت به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کافر شوید، آگاه باشید که من این اسرار گرانبها را به یاران راز دار و مورد اطمینان خود می‌سپارم. (دشتی، ۱۳۷۹: ۳۳۱).



مولای متقین، پیروزی در کارها را معلول رازداری برشمرده‌اند:

الظَّفَرُ بِالْحَزْمِ وَالْحَزْمُ بِإِجَالِهِ الرَّأْيُ وَالرَّأْيُ بِحَصِينِ الْأَسْرَارِ. (نهج البلاغه، حکمت ۴۸).

پیروزی در دورانندیشی، و دور اندیشی در به کار گیری صحیح اندیشه، و اندیشه صحیح به راز داری است. (دشتی، ۱۳۷۹: ۶۳۵).

حضرت علی (علیه السلام) در سرزنش کوفیان و خوارج گمراه فرموده‌اند:

فَلَا أُخْرَازُ صِدْقَ عِنْدَ النَّدَاءِ وَلَا إِخْوَانُ ثِقَهَ عِنْدَ النَّجَاءِ (نهج البلاغه، خطبه ۱۲۵)

نه آزاد مردان راستگویی هستید به هنگام فراخواندن و نه برادران مطمئنی برای راز داری هستید. (دشتی، ۱۳۷۹: ۲۳۹).

و در مذمت عدم رازداری و سخن گفتن نابجا فرموده‌اند:

الْكَلَامُ فِي وَثَاقِكَ مَا لَمْ تَتَكَلَّمْ بِهِ فَإِذَا تَكَلَّمْتَ بِهِ صِرْتَ فِي وَثَاقِهِ. (نهج البلاغه، حکمت ۳۸۱).

سخن در بند توست، تا آن را نگفته باشی، و چون گفتی، تو در بند آنی، پس زبانت را نگهدار چنانکه طلا و نقره خود را نگه می‌داری، زیرا چه بسا سخنی که نعمتی را طرد یا نعمتی را جلب کرد. (دشتی، ۱۳۷۹: ۷۲۳)

در فرازهایی از شاهنامه نیز می‌خوانیم که «اورمزد» پسر «شاپور شاه» و نوه «اردشیر» بعد از اینکه بر تخت پادشاهی نشست، خردمندان و افراد جهان دیده و بزرگان کشورش را در مقابل نیکی‌های او بر آنان بر رازداری نسبت به هم و گفتار نیکو و عدم بدگویی پادشاه توصیه کرده و عوارض ناشی از این عمل را گوشزد می‌کند.

نخواهم که بی من بود رازتان	به نیکی کنم ویژه همبازتان
(فردوسی، ۱۳۸۴: ۲۵۵)	
چو جایی سخن راند از پادشا	خردمند با مردم پارسا
که گفتار نیکو نگردد کهن	همه سخته باید که راند سخن
وگر بد سراید نگر نشنوی	نباید که گویی جز از نیکوی
همان بشنود گوش آواز تو	ببیند دل پادشا راز تو
که دیوار دارد به گفتار گوش	چه گفت آن سخن گوی پاسخ نبوش
(فردوسی، ۱۳۸۴: ۲۵۶)	

وقتی «بهرام‌شاه» با همسرش سپینود دختر پادشاه هند به سمت ایران فرار می‌کردند، در راه به کاروانی تجاری برخوردند که بازرگانش «بهرام‌شاه» را می‌شناخت. بازرگان خواست به او ادای احترام کند ولی «بهرام‌شاه» به او فهماند که اوضاع خطرناک است و اگر در خاک هند مشخص شود که او پادشاه ایران است همه کشته خواهند شد. لذا باید راز او را پنهان کند.

چو بازرگان روی بهرام دید	شه‌ن‌شاه لب را به دندان گزید
نفرمودشان برد پیشش نماز	ز نادان سخن را همی داشت راز
به بازرگان گفت لب را ببند	کزین سودمندی و هم با گزند
گر این راز در هند پیدا شود	ز خون خاک ایران چو دریا شود
گشاده بران کار کو لب بیست	زبان بسته باید گشاده دو دست
زبان شما را به سوگند سخت	ببندیم تا باز یابیم تخت

(فردوسی، ۱۳۸۴: ۵۸۹)

بوزرجمهر حکیم معتقد است: شایسته نیست و نباید از پیمان و فرمان و نظر پادشاه بگذریم، باید هنرها و خوبی‌های او را در همه جا گسترش دهیم و اسرار او را پنهان کنیم.

هنرهاش گسترده اندر جهان	همه راز او داشتن در نهان
-------------------------	--------------------------

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۸۳)

## ۲-۲. نبایسته‌های زبردستان و پیروان نسبت به پیشوا یا حاکم

در این دو منبع (بخش تاریخی شاهنامه و نهج البلاغه)، زبردستان و پیروان نسبت به پیشوا یا حاکم خود، از اموری از قبیل: سرپیچی از پادشاه و عدم اطاعت از او، فرار از میدان جنگ، افراط در تقدس پادشاهان نهی شده‌اند.

### ۲-۲-۱. سرپیچی از پادشاه و عدم اطاعت از او

امیرمؤمنان (علیه السلام) در نامه پنجاهم خود — که به فرماندهان سپاهشان نوشته‌اند — اطاعت ایشان را از آن حضرت لازم می‌شمارند و خوارترین افراد را در نزد خود انسان کج‌رفتار معرفی می‌نمایند و چنین افرادی را به کیفر سخت هشدار می‌دهند.

أَلَا وَإِنَّ لَكُمْ عِنْدِي إِلَّا أَلَّا أَحْتَجِزَ دُونَكُمْ سِرًّا إِلَّا فِي حَرْبٍ وَلَا أُطَوِّ دُونَكُمْ أَمْرًا إِلَّا فِي حُكْمٍ وَلَا أُؤَخِّرُ لَكُمْ حَقًّا عَنْ مَحَلِّهِ وَلَا أَهْبَ بِهِ دُونَ مَقْطَعِهِ وَأَنْ تَكُونُوا عِنْدِي فِي الْحَقِّ



سَوَاءٌ فَاِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ وَجَبَتْ لَكَ عَلَيَّكَ النُّعْمَةُ وَلِيَّ عَلَيْكَ الطَّاعَةُ وَالْأَتْنُكُ صَوَاعِنُ دَعْوَاهُ وَلَا تَفْرُطُوا فِي صَلَاحٍ وَأَنْ تَحُوضُوا الْعَمْرَاتِ إِلَى الْحَقِّ فَإِنْ أَنْتُمْ لَمْ تَسْتَقِيمُوا إِلَى عَلَيِّ ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ أَحَدًا هَوْنٌ عَلَى مِمَّا عَوَّجَ مِنْكُمْ ثُمَّ أُعْظِمَ لَهُ الْعُقُوبَةَ وَلَا يَجِدُ عِنْدِي فِيهَا رُخْصَةً. (نهج البلاغه، نامه ۵۰).

آگاه باشید حق شما بر من آن است که جز اسرار جنگی هیچ رازی را از شما پنهان ندارم، و کاری را جز حکم شرع، بدون مشورت با شما انجام ندهم، و در پرداخت حق شما کوتاهی نکرده و در وقت تعیین شده آن بپردازم، و با همه شما به گونه ای مساوی رفتار کنم. پس وقتی من مسئولیت های یاد شده را انجام دهم، بر خداست که نعمت های خود را بر شما ارزانی دارد، و اطاعت من بر شما لازم است، و نباید از فرمان من سرپیچی کنید، و در انجام آنچه صلاح است سستی ورزید، و برای رسیدن به حق تلاش کنید، حال اگر شما پایداری نکنید، خوارترین افراد نزد من انسان کج رفتار است، که او را به سختی کیفر خواهم داد، و هیچ راه فراری نخواهد داشت. (دستی، ۱۳۷۹: ۵۶۳).

عواقب عدم اطاعت از فرمان پادشاه و سرپیچی از دستورهایی او را در برکناری سالار خراسان «گزراسب» را از کار توسط انوشیروان و دلیل بیماری و تنگ شدن روزی مهرک و دوری وی از دستگاه پادشاهی در ابیات زیر آورده شده است.

دگر گفت کای با خرد گشته جفت	به میدان خراسان سالار گفت
که گزراسب را بازکرد او ز کار	ندانم چه دید اندرین شهریار
چنین داد پاسخ که فرمان ما	نورزید و بنهفت پیمان ما

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۹۶)

دگر گفت با هرکسی پادشا	بزرگست و بخشنده و پارسا
پرستار دیرینه مهرک چه کرد	که روزیش اندک شد و روی زرد
چنین داد پاسخ که او شد درشت	بر آن کرده ی خویش بنهاد پشت

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۳۹۷)

«انوشیروان» وقتی بر تخت پادشاهی نشست، درباره عواقب خدمتگزاران به تاج و تخت و نیز بیدادگران هشدار داد:

هر آنکس که باشد از ایرانیان      ببندد بدین بارگه برمیان



بیابد ز ما گنج و گفتار گرم  
 چو باشد پرستنده با رای و شرم  
 چو بیداد جوید یکی زیردست  
 نباشد خردمند و خسروپرست  
 مکافات باید بدان بد که کرد  
 نباید غم ناجوانمرد خورد  
 (فردوسی، ۱۳۸۶: ۹۱)

## ۲-۲-۲. فرار از میدان جنگ

از مباحث مهم و مقدس آیین اسلام جهاد است که در نهج البلاغه نیز خطبه‌هایی (به‌عنوان نمونه خطبه ۲۴ و ۲۵) در این باره آمده است. این حق حاکم بر مردم است که هر وقت آنها را بخواند اجابتش کنند و بدون عذرتراشی آماده جهاد با دشمن شوند.

امام علی (علیه السلام) از این که مردم در این باره او را اجابت نکرده و سستی نشان می‌دادند بارها شکوه نموده است. امام (علیه السلام) سستی در میدان جنگ را برانزده جنگاوران و جوانمردان نمی‌داند و در فرازهایی از خطبه شصت و چهارم و صد و بیست و سوم، سستی در میدان جنگ را شایسته نمی‌داند.

سُيُوفٍ مَا خَلَا مِنْهَا الْوَعْيَىٰ وَلَمْ تُمَاشِهَا الْهُوَيَىٰ. (نهج البلاغه، خطبه ۶۴).

شمشیرها در میدان جنگ فراوان، و سستی در برابر آن شایسته نیست. (دشتی،

۱۳۷۹: ۶۰۵).

أَيُّ أَمْرٍ مِنْكُمْ أَحْسَنُ مِنْ نَفْسِهِ رَبَّاطَهُ جَاشٍ عِنْدَ اللَّقَاءِ وَرَأَى مِنْ أَحَدٍ مِنْ إِخْوَانِهِ  
 فَشَلًّا فَلْيَذُبَّ عَنْ أَخِيهِ بِفُضْلِ نَجْدَتِهِ الَّتِي فَضَّلَ بِهَا عَلَيْهِ كَمَا يَذُبُّ عَنْ نَفْسِهِ. (نهج البلاغه،  
 خطبه ۱۲۳).

هر کدام از شما در صحنه نبرد با دشمن، در خود شجاعت و دلآوری احساس کرد، و

برادرش را سست و ترسو یافت، به شکرانه این برتری باید از او دفاع کند، آنگونه که از خود

دفاع می‌کند. (دشتی، ۱۳۷۹: ۲۳۵).

شجاعت و دلآوری فرماندهان و سپاهیان جنگاور و دلآور در میدان جنگ ضامن امنیت داخلی و خارجی حکومت‌ها است. در شاهنامه بر جنگاوری و دلیری در میدان جنگ تأکید فراوان شده است و خالی کردن میدان و فرار از جنگ مذموم و مورد نکوهش قرار گرفته است و زیر دست پادشاه نباید جایی مغلوب شود یا از میدان جنگ فرار کند. داشتن نیروی انسانی خردمند کلید اصلی و عامل تعیین کننده سرنوشت جنگ‌هاست (حسینایی و ایروانی، ۱۳۹۰).

چنین گفت با شاه، بیدار مرد  
 که ای برتر از گنبد لاژورد،



پرستیدن شهریار زمین      نداند خردمند جز راه دین!  
 به فرمان شاهان نباید درنگ      نباید که باشد دل شاه تنگ!  
 (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۱۵)

## ۲-۳. عدم افراط در اطاعت و تقدس پادشاهان

یکی از وجوه افتراق در زمینه مورد بحث، افراط در اطاعت و تقدس پادشاهان است. حضرت علی (علیه السلام) در این مورد مردم را شدیداً نهی کرده است و از آن‌ها می‌خواهد که مانند پادشاهان سرکش سخن نگویند و او را نستایند.

وَإِنَّ مِنْ أَسْفَحِ حَالَاتِ الْأَوْلَاءِ عِنْدَ صَالِحِ النَّاسِ أَنْ يَطْنَ بِهِمْ حُبَّ الْفَخْرِ وَيُوضَعُ أَمْرُهُمْ عَلَى الْكِبَرِ وَقَدْ كَرِهَتْ أَنْ يَكُونَ جَالٌ فِي طَنُّكُمْ أَنْ أُحِبُّ الْأَطْرَاءَ وَاسْتِمَاعَ الثَّنَاءِ وَ لَسْتُ بِحَمْدِ اللَّهِ كَذَلِكَ وَلَوْ كُنْتُ أُحِبُّ أَنْ يَقَالَ ذَلِكَ لَتَرَكْتُهُ لِحِطَاطِ اللَّهِ سُجَّاتُهُ عَنْ تَنَاوُلِ مَا هُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنَ الْعِظْمَةِ وَالْكَبَرِيَاءِ وَرَبَّمَا اسْتَخْلَى النَّاسُ الثَّنَاءَ بَعْدَ الْبَلَاءِ فَلَا تُثْنُوا عَلَيَّ بِجَمِيلِ ثَنَاءٍ لِإِخْرَاجِي نَفْسِي إِلَى اللَّهِ سُجَّاتُهُ وَإِلَيْكُمْ مِنَ التَّقِيهِ فِي حُقُوقٍ لَمْ أَفْرَغْ مِنْ آدَائِهَا وَفَرَائِضٍ لَا بَدَأَ مِنْ إِمْضَائِهَا فَلَا تُكَلِّمُونِي بِمَا تُكَلِّمُونِي بِهِ الْجَبَّارِ وَلَا تَحْفَظُوا مِنِّي بِمَا يَحْفَظُ بِهِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَادِرَةِ وَلَا تَحَالِطُونِي بِالصَّنَاعَةِ وَلَا تَطْتُوا بِي اسْتِثْقَالَ فِي حَقِّ قِيلَ لِي وَلَا التَّمَّاسِ إِعْظَامِ لِنَفْسِي. فَإِنَّهُ مَنْ اسْتَثْقَلَ الْحَقَّ أَنْ يَقَالَ لَهُ أَوْ الْعَدْلَ أَنْ يَعْرِضَ عَلَيْهِ كَانَ الْعَمَلُ بِهِمَا أَثْقَلَ عَلَيْهِ فَلَا تَكْفُوا عَنِّ مَقَالَةَ بَحْقٍ أَوْ مُشْوَرَةَ بَعْدَلٍ فَإِنِّي لَسْتُ فِي نَفْسِي بِفَوْقِ أَنْ أُحْطِيَ وَلَا أَمِنُ ذَلِكَ مِنْ فِعْلِي إِلَّا أَنْ يَكْنِي اللَّهُ مِنْ نَفْسِي. مَا هُوَ أَمْلَكُ بِهِ مِنِّي فَإِنَّمَا أَنَا وَأَنْتُمْ عِبِيدٌ تَمْلُكُونَ رَبَّ لَوْلَا رَبٌّ غَيْرُهُ يَمْلِكُ مِنَّا مَا لَمْ يَمْلِكْ مِنْ أَنْفُسِنَا وَأَخْرَجْنَا بِمَا كُنَّا فِيهِ إِلَى مَا صَلَحْنَا عَلَيْهِ فَأَبْدَلْنَا بَعْدَ الضَّلَالَةِ بِالهُدَى وَأَعْطَانَا الْبَصِيرَةَ بَعْدَ الْعَمَى. (نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶).

مردم از پست‌ترین حالات زمامداران در نزد صالحان این است که گمان برند آنها دوستدار ستایش‌اند، و کشور داری آنان بر کبر و خودپسندی استوار باشد، و خوش ندارم، در خاطر شما بگذرد که من ستایش را دوست دارم، و خواهان شنیدن آن می‌باشم. سپاس خدا را که چنین نبودم و اگر ستایش را دوست می‌داشتم، آن را رها می‌کردم به خاطر فروتنی در پیشگاه خدای سبحان، و بزرگی و بزرگواری که تنها خدا سزوار آن است. گاهی مردم، ستودن افرادی را برای کار و تلاش روا می‌دانند. اما من از شما می‌خواهم که مرا با سخنان زیبای خود مستایید، تا از عهده وظایفی که نسبت به خدا و شما دارم بر آیم، و



حقوقی که مانده است بپردازم، و واجباتی که بر عهده من است و باید انجام گیرد اداء کنم، پس با من چنانکه با پادشاهان سرکش سخن می‌گویند، حرف نزنید، و چنانکه از آدم‌های خشمگین کناره می‌گیرند دوری نجوید، و با ظاهر سازی با من رفتار نکنید، و گمان مبرید اگر حقّی به من پیشنهاد دهید بر من گران آید، یا در پی بزرگ نشان دادن خویشم، زیرا کسی که شنیدن حق، یا عرضه شدن عدالت بر او مشکل باشد، عمل کردن به آن، برای او دشوارتر خواهد بود. پس، از گفتن حق، یا مشورت در عدالت خودداری نکنید، زیرا خود را برتر از آن که اشتباه کنم و از آن ایمن باشم نمی‌دانم، مگر آن که خداوند مرا حفظ فرماید. پس همانا من و شما بندگان و مملوک پروردگاریم که جز او پروردگاری نیست. او مالک ما، و ما را بر نفس خود اختیاری نیست. ما را از آنچه بودیم خارج و بدانچه صلاح ما بود در آورد. به جای گمراهی هدایت، و به جای کوری بینایی به ما عطا فرمود. (دستی، ۱۳۷۹: ۴۴۵).

در شاهنامه در پیروی و اطاعت از پادشاهان — که به هر نحوی به قدرت رسیده‌اند، شاهد قدری افراط هستیم، به نحوی که پیروی از پادشاه به مثابه پیروی از دین و دستوره‌های دینی است. گرچه اطاعت از پادشاه عادل در تعالیم دینی چنین است.

هر آنکس که بر پادشا دشمن‌ست      روانش پرستار آهرمن‌ست!  
دلی کو ندارد تن شاه دوست      نباید که باشد ورا مغز و پوست!

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۱۵)

مرد بیداردل با پادشاه چنین گفت: ای پادشاهی که نام و اعتبارت از آسمان برترست! خردمند، خدمت به شاه زمین را همان پیروی دستورات دینی می‌داند. نباید در اجرای فرامین شاه درنگ کرد مبادا که بخاطر آن دل پادشاه تنگ شود و دچار رنجش شود. در فرازهایی دیگر می‌خوانیم که هر کس که دشمن پادشاه است روح و روانش برده شیطان شده است. و دلی که پادشاه را دوست ندارد، نباید که زنده بماند. (عقل و جان ندارد کسی که شاه را دوست ندارد).

چنان دان که آرام گیتی‌ست شاه      چو نیکی کنیم، او دهد دستگاه  
به نیک و بد او را بود دسترس      نیازد به کین و به آزرم کس!  
تو مپسند فرزند را جای اوی      چو جان دار در دل همه رای اوی!  
به شهری که هست اندرو مهر شاه      نیابد نیاز اندران بوم راه!



بدی از تو، از فرّ او بگذرد  
جهان را دل از شاه خندان بود  
چو از بخشش بهره یابی بکوش  
که بختش همه نیکوی پرورد!  
که بر چهر او فرّ یزدان بود!  
که داری همیشه بفرمائش گوش!  
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۱۵)

چنین بدان که شاه باعث آرامش گیتی است و اگر به او خدمت و خوبی کنیم، به ما جاه و مال و جایگاه والا می‌دهد. او به خوب و بد دسترسی دارد ولی کینه و دشمنی نمی‌کند و باعث رسوایی او نمی‌شود و به او ضرر نمی‌رساند. حتی فرزندان را نباید از او بیشتر دوست بداری و رأی و نظر و خواست او را به جان خریدار باش.

شهری که مهر شاه در آن گسترده باشد، نیاز و کمبود در آن راه نمی‌یابد. اگر تو بد باشی به خاطر عظمت و شکوهش از تو می‌گذرد چرا که در اندیشه‌اش این است که نیکی را بیپروا کند. دل جهان از شادی شاه خندان و خوشحال می‌شود چرا که او دارای نشان و اعتبار خداوندی است. وقتی از بخشش او بهره‌مند شدی بکوش تا همیشه گوش به فرمان او باشی.

در مجلسی که اندیشمندان و موبدان حضور داشتند، شخصی به «انوشیروان» درباره کشور بی پادشاه و کشور بی دین چنین گفت:

پرسید موبد که شاه زمین  
سخن راند از پادشاهی و دین  
که بی دین جهان به که بی پادشا  
خردمند باشد برین بر گوا  
چنین داد پاسخ که گفتم همین  
شنید این سخن مردم پاک دین  
جهاندار بی دین جهان را ندید  
مگر هرکسی دین دیگر گزید  
یکی بت پرست و یکی پاک دین  
یکی گفت نفرین به از آفرین  
ز گفتار ویران نگردد جهان  
بگو آنچه رایت بود در نهان  
هرآنکه که شد تخت بی پادشا  
خردمندی و دین نیارد بها  
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۴۰۲)

در ادامه هم دیده می‌شود که ایشان (بوزرجمهر)، دیگران را به عدم سرپیچی و ناراحت کردن

پادشاه توصیه می‌کند و گاهی افراط را در حد بیان اوصاف الهی برای پادشاه پیش می‌برد.

کسی را که شاه جهان خوار کرد  
همان در جهان ارجمند آن بود  
بماند همیشه روان پر ز درد!  
که با او لب شاه خندان بود!

چو بنوازدت شاه، گشای مکن  
 که هر چند گردد پرستش دراز  
 اگر با تو گردد ز چیزی دژم  
 اگر پرورد دیگری را همان  
 وگر نیستت آگهی زان گناه  
 وگر هیچ تاب اندر آری به دل  
 به فزّش ببیند نهان ترا  
 از آنپس نیابی تو زو نیکوی  
 همان گرم گفتار او نشنوی!

اگر چه پرستنده باشی گهن،  
 چنان دان که هست او ز تو بی نیاز!  
 به پوزش گرای و مزن هیچ دم!  
 پرستار باشد چو تو بی گمان!  
 بزه‌نه دلت را ببر نزد شاه!  
 بدو روی منمای و پی برگسل،  
 دل کژ و تیره روان ترا،  
 همان گرم گفتار او نشنوی!  
 (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۱۷)

### ۳- نتیجه‌گیری

در مجموع می‌توان نتیجه گرفت که در یک سرزمین، یا یک مجموعه مرتبط به هم، هماهنگی و همکاری افراد و اجزاء باعث می‌شود که رسیدن به هدف آسان‌تر، بهتر، سریع‌تر و کم هزینه‌تر شود. با از بین رفتن اصطکاک و عوامل مُجَلّ، نتایج درخشان‌تر خواهد شد. مردم کشور در مقابل خدمات زمامداران و پیشوایان خود وظایفی دارند که باید به آن‌ها عمل کنند. مردم باید یار و مددکارش باشند و از او در مقابل متجاوزین دفاع کنند. رازدار او باشند و تا جای ممکن به او خدمت کنند. پس حقوق در یک جامعه متقابل است. یعنی همانطور که مردم از حاکمان و پیشوایان خود، امنیت، رفاه و آسایش می‌خواهند به همین شکل در تأمین امنیت آنان و جلوگیری از موارد بر هم زنده آسایش و آرامش باید یار و یاور او باشند. بررسی در این زمینه نشان داد که هر آن چه که در تعالیم نهج البلاغه امام علی (علیه السلام) به عنوان حقوق حاکمان در نظر گرفته شده است در شاهنامه نیز بخشی از مفاهیم حکومتی است و تحت عناوین فرمانبرداری، رازداری، یاری حاکمان، مطرح شده و به طور فراگیر به عنوان وظایف رعیت و زبردستان به آن پرداخته است. در شاهنامه عدم اطاعت زبردستان از حاکمان نیز از آفت حکومت‌ها و نظام‌های سیاسی شمرده شده است. اگر حاکم عادل باشد عدم اطاعت از او باعث ترویج بی‌عدالتی و بی‌نظمی در جامعه می‌شود. در نهج البلاغه همچنین به اطاعت و یاری حاکم عادل تأکید شده است. امام علی (علیه السلام) نیز در خطبه‌های دویست و شانزدهم، بیست و هفتم، شصت و چهارم و صد و بیست و سوم و نامه‌های پنجاهم، پنجاه و سوم و هفتاد و دوم و نیز حکمت چهل و ششم و ... نهج البلاغه حقوقی را برای رعیت و زبردستان نسبت

به پیشوایشان برشمرده است و به پابندی این حقوق توصیه نموده‌اند. لذا هر دو بر وظایف زبردستان و رعیت نسبت به حاکم تأکید ورزیده‌اند و این از وجوه شباهت هر دو اثر است با این تفاوت که حکیم توس در تقدس پادشاهان قدری افراط کرده است و در فرازهایی اجرای اوامر پادشاهان را بی چون و چرا لازم دانسته است. کلام حضرت علی (علیه السلام) به جز ویژگی‌های منحصر بفرد محتوایی، بخاطر بهره‌مندی از ویژگی‌های زبانی زبان عربی، مصداق اتم و اکمل (خَيْرُ الْكَلَامِ مَا قَلَّ وَ دَلَّ) است و در سراسر نهج البلاغه شاهد این بلاغت بی نظیر هستیم که حتی ادیبان عرب هم از هم‌آوردی با ایشان عاجز بوده‌اند. لذا گاهی می‌بینیم که برای بیان مطلبی که امیرمؤمنان (علیه السلام) در یک یا دو خط بیان نموده‌اند، باید چندین بیت موقوف‌المعانی به عنوان شاهد مثال آورده شود. شایسته است بر وجوه بلاغی نهج البلاغه و تأثیر آن در تحسین آثار شعرا و نویسندگان بیش از پیش همت گمارده شود. در بخش تطبیق، پژوهشگران سیاسی می‌توانند در این بخش عوامل تقویت حکومت و علل سقوط حاکمان را بررسی نمایند تا تاریخ را چراغ راهنما برای رقم زدن آینده‌ای بهتر قرار دهند. و مبلغین دینی می‌توانند با تحقیق و تفحص در آثار ادبی پل ارتباطی مستحکمی بین آموزه‌های دین اسلام و فرهنگ، تمدن و ملیت ایرانی ایجاد کنند و در این راه باید به معنی واقع عمل کنند و از شعار صرف دوری نمایند. از آن سو با اینکه کتاب‌ها و پژوهش‌های زیادی از سوی ادیبان در جهت معرفی نقش تعالیم دینی در خلق آثار ادبی شعرا و نویسندگان نگاشته شده است ولی بخش تاریخی مملو از اشتراکات فیما بین است و نیاز به توجه و تحلیل بیشتری در این زمینه است.



## ۵ - منابع

### قرآن الکریم

نهج البلاغه. صبحی صالح، ۱۳۷۲ ش، قم: مؤسسه دارالهدی.

نهج البلاغه، ۱۳۷۹ ش، ترجمه: محمد دشتی، قم: انتشارات مشهور.

۱. فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۷۵ ش، *شاهنامه*. جلد پنجم، تصحیح: جلال خالقی مطلق. کالیفرنیا: انتشارات مزدا.
۲. فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۸۴ ش، *شاهنامه*. جلد ششم، تصحیح: جلال خالقی مطلق و محمود امید سالار. نیویورک: بنیاد میراث ایران.
۳. فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۸۶ ش، *شاهنامه*. جلد هفتم، تصحیح: جلال خالقی مطلق و ابوالفضل خطیبی. چاپ اول. تهران: مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.

### مقالات

۴. ایروانی، محمدرضا. حسینی، یحیی. ۱۳۹۰ ش. آموزه‌های اخلاقی و منش فرماندهی شخصیت‌های شاهنامه فردوسی (مطالعه موردی: داستان سیاوشان)، *مدیریت نظامی*، سال یازدهم، شماره ۴۱، ۱۱۱-۱۳۴.
۵. رستگار، نصرت‌الله. ۱۳۸۴ ش، مشروعیت حکومت از دیدگاه فردوسی (کسب قدرت شاهان ایران باستان به روایت شاهنامه)، *مجله آئینه میراث*، سال سوم، شماره دوم، پیاپی ۲۹، ۴۰-۹.
۶. عزیزی، طاهره، ۱۳۸۸ ش، ترسیم چرخه عدالت در شاهنامه. *مجله علوم سیاسی*، سال دوازدهم، شماره چهل و پنجم، ۱۷۰-۱۴۳.
۷. فولادی، محمد. اورعی، جعفر، ۱۳۹۲ ش، مبانی کشورداری و شهریاری در شاهنامه. *مجموعه مقالات فردوسی پژوهی*، تیر ۹۰.
۸. قاینی کریم آبادی، فاطمه. بساک، حسن، ۱۳۹۹ ش، خویش‌کاری و ناخویش‌کاری شاهان شاهنامه. *پژوهش نامه ادب حماسی*، دوره شانزدهم، شماره یک، پیاپی ۲۹، ۲۵۵-۲۳۱.
۹. کامیاب، کوروش، ۱۳۹۸ ش، بررسی مؤلفه‌های مشروعیت بخشی از دیدگاه اسلام، *پژوهشنامه اورمزد*، شماره ۴۶، ۲۱-۶.